

این پرسش که فلسفه در دنیای امروز به چه کار می آید، پرسشی است که دستمایه تفکر بسیاری از اندیشمندان معاصر بوده و پاسخ های متفاوت و گاه متعارض به خود دیده است. آسن بدیو در مقاله پیش رو با طرح سه رویکرد در منطیکسی، تحلیلی و پست مدرن به عنوان جریان های مهم اندیشه به ماجرای فلسفه معاصر می پردازد.

آن بدیو

ما یلم این گفتوگری فلسفی را در سایه شعر آغاز کنیم تا آن پرونده پاستلی ای که از زمان یونانیان میان شعر و فلسفه وجود داشته است به یاد آورده شود. هر چه باورده از عبارت بسیار عجیبی استفاده می کند Les revoltes Logiques یعنی شورش های

منطقی

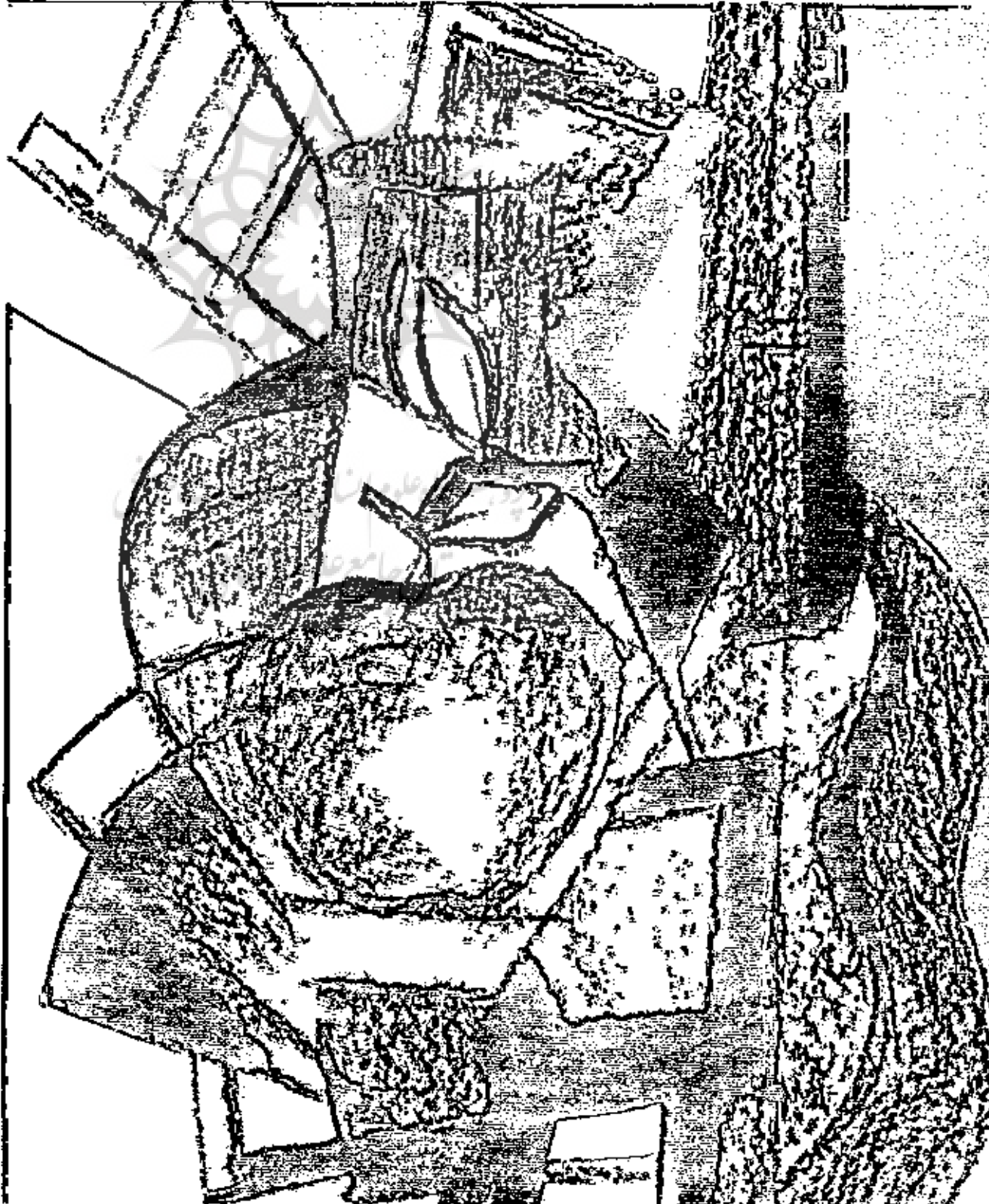
فلسفه نیز چیزی شبیه شورش های منطقی است. فلسفه در صدد طرح تفکر علیه بی معنایی، علیه وضعیت های ناقص در جهان و زندگی است اما فلسفه این تفکر را در یک جنبش - در عین حفظ عقل و استدلال و دفاع از آن - مطرح کرده و همواره در نهایت منطقی جدیدی را پیشنهاد می کند. همالازم این پند را به ما می دهد که هیچ اندیشه نامی بر تلبی می کند. به نظر من این فرمول جادویی فلسفه را نیز در نظر دارم زیرا فلسفه نحوه گذراندن به امر کلی را - که در واقع برای هر نوع اندیشه پیشی به عنوان حقیقت مطرح است - ارائه می کند اما فلسفه این عمل را در چهار چوب تهیدی که همواره تا حدودی ریسک است انجام می دهد تهیدی که شانس همواره در آن ایفای نقش می کند.

گرایش ۱ وجهی به فلسفه

اساساً گرایش به فلسفه دربردارنده یک جهت از شورش است زیرا هیچ فلسفه ای بدون ناخشنودی نذک در برابر گذشته در مواجهه با جهان وجود ندارد. این تمایل همچنین منطقی - یعنی اعتقاد به قدرت استدلال و عقل - را نیز شامل می شود و کلیتاً رانیز دربردارنده فلسفه تمام انسان ها را به عنوان موجودات متفکر مخاطب قرار می دهد و فرض می کند که همه انسان ها می توانند در نهایت فلسفه یا یک ریسک مواجهه است. اندیشمندان همواره تصمیمی است که تابع شرایط یا شانس است. بنابراین این می توانیم بگوییم تمایل به فلسفه آوجه نگرانی و جوی از شورش منطقی کلیتاً و ریسک من فکر می کنم که جهان معاصر - جهان ما - فشار فراوانی را بر این آوجه گرایش به فلسفه وارد

فلسفه داسری ریسک

اشتیاق به فلسفه و جهان معاصر



می کند این جهان تا آنجا که به وجه شورش مرتبط است را با بسیاری از ویژگی های ولرونای که شباهت آن هلاک مند بوده چینی غریب است. این جهان به مثابه شورش، هرگز نشسته نمی شود و این کار را به ادلیل انجام می دهد نخست به این دلیل که این جهان قبلاً خود را آزاد کرده است. خود را به عنوان جهان آزاد نشان داده و حتی این نامی است که به خود اختصاص کرده یعنی چیز برای آزادی هرگز یک سیله که هر غیر این صورت به بردگی یا نابودی خودانه انجامید.

در عین حال این جهان - جهان ما - این آزادی را استقلال کرده و تجزیه شده می خواهد و این کار را در یک یکپارچگی بولی انجام می دهد با چنین موفقیتی است که جهان ما مجبور نیست از شورش و طغیان رها شود زیرا این امر آزادی ما را تضمین می کند و نه استفاده از این آزادی را زیرا این استفاده در واقع توسط شورش و هر جهان نامتناهی خرید و فروش کالاها شکم بندی می شود و چینی به خود می گیرد به همین دلیل است که این جهان فشار قرارندای بر آن به نحای وارد می کند که اندیشه می تواند علیه آن نافرمانی یا شورش کند.

جهان ما در وجه منطقی این نیز فائز نیر و سندی بر او نه فوق وارد می کند و اساساً به همین دلیل است که جهان ما تسلیم رژیم عمیقاً غیر منطقی از نیاهات است از نیاهات، چینی متشکل از تصاویر نامرتبط و علامت غیر همگون را در اختیار مقرر می دهد نامرتبط تمام روابط و اصول را با انتقال دادن آنچه در جریان یک فلسفه تودر نو - بدون هیچ از جایی به جهان بیرون از خود - اتفاق می افتد شکل می دهد آنچه مایوس کننده به نظر می آید این است که از نیاهات گسترده جهان را به مثابه منظرهای غریب از حلقه منظرهای که از تصاویر و علامت جدید سرشار است - نشان می دهد که هر چیز گفته و نشان داده شده را حذف کرده و از یاد می برد این وضعیت فشار قابل توجهی بر تصمیم گیری ما برای بر پایه بندی اندیشه بر منطقی وارد می کند.

جهان ما در سبب وجه کلیت نیز وضع مناسبی ندارد زیرا همان طور که می داریم این جهان اساساً تخصصی شده و تکنیک است. جهان در پاسخ به اقتضات بی شماری (احتمالاً از عواقب شکل گیری تکنولوژیک انبساط داری تشکیلات تولید سازمان دستمزدها و تنوع کار کردها و مهارت ها است. اقتضات مربوط به تخصصی و تکنیک که درین جهان در وقت آنچه را که ممکن است به عنوان امری عرضی یا کلی برای اندیشه معتبر باشد دشوار می کند.

ما وجه مربوط به ریسک جهان ما با تهدیدات یا تصمیم گیری های مخاطره آمیز موافق نیست زیرا ما اندک اندک در حال از دست دادن ظرفیت واکنشی وجود خود به مخاطرات شانس هستیم و وجود نیازمند محاسبه ای بسیار دقیق است زندگی وقت محاسبه کردن برای امنیت می شود و این دشمنه محاسبه امنیت در تضاد با فرضیه مالارمانی است که معتقد است گذشته نامی می برد زیرا در جهان نامی ریختن همواره ریسک فوق العاده زیادی وجود دارد.

بنابراین گرایش به فلسفه در جهان ما با ۲ واقع مواجه است: حاکمیت تجارت و نیاهات حاکمیت از نیاهات نیاز برای تخصصی سازی تکنولوژیکی و ضرورت محاسبات و توقع گرا اینکه در باره امنیت اما فلسفه چگونه می تواند بر این چالش فائق آید؟ و آیا اساساً قادر به روزیاری با این چالش هست؟ پاسخ این پرسش باید در وضعیت فلسفه جستجو شود وضعیت فلسفه معاصر چیست؟ اگر از بیرون به فلسفه نگاه کنیم در این صورت گرایش های اصلی فلسفه کنامند؟ به نظر من در جهان امروز ۳ جریان اصلی قابل تشخیص است که تا حد زیادی با ۲ موقعیت چتر قبلی تطبیق دارد: فیتنا آنها را نام می برد و سپس توصیف می کند.

اولین جریان می تواند جریان هرمنوتیک نام گیرد که از لحاظ تاریخی به رمانتیسیم - ج. آلمانی

باز می‌گردند مشهورترین نام‌های این جریان، هایدگر و گلاسر هستند و خاستگاه تاریخی آنها آلمان است. سوس «جریان تحلیلی» است که از حلقه وین نشأت می‌گیرد. نام‌های اصلی مربوط به این جریان، ویگنشتاین و گارلپ هستند. هرغم رشته تریسی آن، این جریان در فلسفه اکتلمیک امریکایی و انگلیسی رواج دارد. جریان موسوم به «پست مدرن»، جریان بعدی است که در واقع وارد جریان دیگر است و متفکرانی نظیر ژاک دریدا، یازان فرکوسالیواتر را می‌توان در این زمره دانست. جریان پست مدرن در بین هم‌پایگان ما در جنوب اسپینیا، ایترالیا و آمریکا، لاتین فعال است. این جریان‌ها جهانی‌ترین و دیرترین جفرقیایی فلسفه معاصر را تشکیل داده‌اند. البته تعلق اکثر آنها به وجود دارد اما ما در اینجا از دل یک برداشت کلی سخن می‌گوییم.

جریان هرمنوتیک، فلسفه ژاپنا هدف رمزگشایی معنای وجود نامیمن و وجود در جهان (کون فی افعالها) در نظر می‌گیرد. مفهوم محوری این جریان، مفهوم ناویل است. معنی ناویل اظهارنامه اعمال، نوشته‌ها و آشفته‌کنی که معنای آنها بی‌معنی، پنهان، خفته و فراموش شده است. فلسفه باید شیوه‌ای از تفسیر را ارائه کند که بتواند به ایشاح این لایه‌های پاری رساند و معنای اصلی را از آن استخراج کند. معنای که گونه‌های از تقدیر ما، در تریا تاملش با تقدیر وجود در آن پنهان بوده است. اشکارترین قطب‌های بنیادین جریان هرمنوتیک، قطب‌های هسته و باز هستند. در آنچه که متعین است - در جهان پواسطه - چیزی وجود دارد که پنهان و بسته است. ناویل هرمد اشکار نمودن این راز و رمز کردن معنای آن است. از این منظر، فلسفه وظیفه بازگشایی دارد. این نکته دوردارنده نزاعی بین جهان فلسفه و جهان تکنیک است که در قه‌ت‌ها به یک شه‌پاییم بسته می‌آید.

از نظر جریان تحلیلی، هدف فلسفه مرزبندی بین گزاره‌های معتدل و گزاره‌های فاقد معنا است. معنی مرزبندی بین آنچه که می‌توان بیان کرد و آنچه که بیان کردن نش غیر معجزه‌نا غیر ممکن است. ایزر امل می‌این جریان، تحلیل منطقی و گرمی گزاره‌ها - در نهایت کل زبان - است. مفهوم اصلی در اینجا نه ناویل بلکه قاعده است. بنابراین وظیفه فلسفه اشفای قواعدی است که توافق در باب معنا را تضمین می‌کنند. در اینجا تمایزی بنیادین میان آنچه می‌تواند منظم شود، با آنچه نمی‌تواند منظم شود، از تمام قوانین صریح سر می‌زند - و متعاقب آن به نوبه با نلساز کاری می‌آید - و وجود دارد. هدف این دیدگاه فلسفی، نوعی نقدی و در ملن است. در اینجا مسئله مدنای نوبه‌های ما و کجروی‌های زبان مطرح است که با چنانا کردن آنچه که فاقد معنست و بازگشت به آن قواعدی که برای همگان وضوح دل‌نانه لایم می‌پذیرد.

جریان پست مدرن معتقد است که هدف فلسفه ساختار شکنی آن داده‌ها و وقایعی است که از معرفییم ما بیرون آمده است. به نظر خاص، پست مدرن آن ساختارهای عظیمی را که عموماً از قرن نوزدهم به لوت رسیده و ماسیر آنها هستیم (ایده سوره تاریخی، ایده پیش‌رفته ایده انقلاب و اپدخال علم) را از هم می‌گسلد. هدف این جریان نشان دادن این امر است که این ساختارهای عظیم اکنون منسوخ شده‌اند. ماض فرهنگ مکتور زیست می‌کنیم که در آن هیچ حماسه عظیم تاریخی یا فکری بی وجود ندارد و یک کثرت غیر قابل کاهش از افکار و اعمال وجود دارد که هیچ ایده عظیمی نمی‌تواند این نامشکونی و تنوع آرا را در خود انخام کرده و تسلیمت پیشد.

بنابراین جریان پست مدرن در پی ساختار شکنی ایده تملیت است. معر این صورت، جریان پست مدرن آنچه که می‌تواند شاملت متنظط، شازر فاقد تملیت یا افکار ناخالص نامید و افعال می‌کند. جریان پست مدرن حوزه‌هایی را تصرف می‌کند که نمی‌توانند به اجامله در آیند. این جریان به طور خاص، قه‌ت‌ها

فلسفی را در حواشی هنر جست‌وجوی کند و نوعی از شیوه اندیشه مختلف فاقد تملیت فلسفی و اقدام معطوف به احساس هنری را پیشنهاد می‌کند.

موضوعات مشترک میان جریان‌های امروز ایا این سه جهت گیری - که آنها را توصیف کردیم - دارای نقطه مشترکی هستند؟ آیا چیزی هست که ما را مجاز کند بگوییم هرغم این نوع، می‌توان در آنها ویژگی‌هایی یافت که وحدت رایه فلسفه نسبت دهند؟ من معتقدم آویزگی اساسی وجود دارد که این سه جهت گیری - یعنی هرمنوتیک تحلیلی و پست مدرن سخن آنها اشتراک دارند. نخستین آنها یک ویژگی منفی است. هر سه رویکرد معتقدند که ما در پایان متغیزیک قرار داریم و فلسفه دیگر در وضعیت ثابت که جایگاه کلاسیک خود - یعنی صورت عظیم قضایای متغیزیک - را برنده بنابرین در معنایی خاص، این سه جریان رایج معتقدند که خود فلسفه در پایان فلسفه قرل گرفته است یا اینکه فلسفه در حال انقلا کردن پایانی خاص برای خود است.

بلافاصله می‌توان سه مثال ارائه کرد واضح است که از نظر هایدگر، این موضوع منبع اصلی قه‌ت‌ها او بوده است. او دیدگاه هایدگر زمانه ما با این نیست تاریخ متغیزیک و همچنین یک دوره کلل از تاریخ وجود و تفکر که به افلاطون باز می‌گردد. مشخص می‌شود، این به این است ابتدا با خطر ویرانگری تکنولوژی اشکار شده است.

هیچ فلسفه‌ای - نمی‌تواند از فلسفه هایدگر فراتر رود، با وجود کارلپ نیز پایل هر نوع امکان متغیزیک، را اعلام می‌کند. زیرا از نظر او متغیزیک صرفاً از گزاره‌هایی که نامنظم و علری از معاسته، تشکیل یافته است. هدف در مابگری فلسفه تحلیلی، در مان بیهامی متغیزیک است. معنی هرمان گزاره‌های بی که تحلیل کردن آنها نشان می‌دهد که با توجه به اینکه آنها واقعی معنا هستند، نمی‌توان آنها موافقت کرد.

اگر بخواهیم درباره زبان فرانسوا لیونارت سخن بگوییم، باید به این نکته اشاره کنیم که یکی از بزرگترین مطالب او، همان چیزی است که او «پایان فرزوانت‌ها» می‌خواند. پایان فرزوانت‌ها، پایان تشکیلات طبقی است که متغیزیک معرین با آن، در موضوع سوره و تاریخ مرتبط است.

بنابراین ما موضوعی مشترک در این ۳ جریان می‌بینیم که همان باریان بافتگی، ترسیم یک سرنیست و موضوعی است که می‌تواند این گونه بیان شود. اپدخال حقیقت به آن شکل که فلسفه کلاسیک مطرح کرده بود در حال پایل است. به عقیده من این تخلف بین اپدخال مکتب کلاسیک در باب حقیقت و موضوعات مدرن و دو پهلو بودن، به معنایی یک تخلف فلسفی است.

شاید به شیوهی شماتیک، لحانه دقیق - بتواریم بگوییم که فلسفه معاصر معیری رازر یک فلسفه معطوف، به حقیقت، به سوی یک فلسفه معطوف به معنای گشاید فلسفه معاصر - بر این سه گرایش اساسی - مقوله حقیقت و به همراه آن صورت کلاسیک فلسفه را به محکمی می‌کشند. می‌توان گفت که در این سه گرایش، تخلفی معنایی از ایده معنا و نوقشان به ایده حقیقت وجود دارد. این همان چیزی است که این سه گرایش به طور ماسی با هم در آن اشتراک دارند. آنچه که آنها به مایر اپدجلی در آن اشتراک دارند - که البته امری مهم است - جایگاه محوری مسئله زبان است. فلسفه این قرن اساساً ناملی است در نظر قه‌ت‌ها و قواعد زبان و آنچه که زبان، است. آنجا که به تفکر مربوط است - معجز می‌شمارد این امر در خود نریف با جن‌هایی که



در فقدان یک اصل حقیقت می‌پوهده است که انسان زندگی در یک قمار وجودی - که بتواند به چیزی به نام آزادی منجر شود مقابله کند

فرانها سخن گفتن، مشهور است. جریان هرمنوتیک هایدگر در معنایی خاص، تفسیر یک فعل - گفتار است. جریان تحلیلی موضوعی ایسن گزاره‌ها و قواعد حاکم بر آنهاست و پست مدرنیت می‌آید کثرت عبارات، کثرت اجزا و لشکار گفتن در یک عدم تجلی است.

در جمع‌بندی فقط به این نکته اشاره می‌کنم که در فلسفه معاصر ۴ اصل خیلی است که در تمام گرایش‌ها و مواز به خود مشترک است و نقطه تقاطع ۴ گرایش محسوب می‌شود. اصل اول این است که متغیزیک حقیقت ناممکن شده است. این اصل ماسی است. فلسفه دیگر نمی‌تواند آن چیزی باشد که مدت زمانی طولانی تصمیم داشت که باشد. یعنی جست‌وجوی حقیقت اصل دوم این است که زبان، کثرت محوری قه‌ت‌ها است و دقیقاً همان چایی است که بر مسن از معنا مطرح می‌شود و بنابرین، پر مشر از معنا جایگزین پر مشر کلاسیک حقیقت شده است.

خطاهای فلسفه معاصر
به نظر من ۲ اصل مفکوری، خطری حقیقی برای اندیشه به دور عام و فلسفه به طور خشی ایجاد می‌کنند. من فکر می‌کنم که بسط آنها، ظرفیت فوق‌العاده آنها فرمول بندی پیچیده و علی آنها - همان طور که هر فلسفه معاصر نیز به چشم می‌خورد - فلسفه را برای نیل به آرزویی که متناسب با آن است در برابر فشار تحمیل شده از سوی جهان معاصر، ناتوان می‌کند. به نظر نمی‌آید این امر اصولی باشد. به فلسفه ابزاری ارائه دهند برای نیل به آرزوهایشان تحت اصورت شورش منطقی، کلیت و ریسک. اگر فلسفه اساساً نامل در مسئله زبان باشند در این صورت در فر میان برداشتن مانع تخصصی مازی و تجربه جهان - که مخالف کلیت است - موافق نخواهد بود.

پنجر فتن جهان زبان به عنوان لقی مطلق تفکر فلسفی، در واقع به پذیرش تجزیه و توهمن ترتباط منجر می‌شود. زیرا حقیقت جهان ما این است که زبان، جوامع، فعالیت‌ها و انواع مختلفی از معرفت وجود دارند. من متقاعد شدم که وقما کثرتی از بازی‌های زبانی وجود دارد اما این امر - اگر بخواهیم تمایل به کلیت را حفظ کنیم - فلسفه را با قدر می‌کند که نه خود را در بین یک کثرت قرار دهد و نه منحصرأ تسلیم و تابع آن باشد. اگر این طور نباشد، غالباً یک راه - توصیفی نامحسوس - او کثرت خود بازی‌های زبانی - باقی می‌ماند یا اینکه اگر حتی جهان بدتر شود، فلسفه ممکن است یک زبان را بریزد و مدعی شود که این زبان تنها زبانی است که نوشته آن را حفظ کند. ماسی واقع چه چیزی منجر به این امر می‌شود. هایدگر به صراحت تمام فرضیه ارزش ذاتی فلسفه را - ایستاد بر زبان بولی و سسیر در زبان آلمانی - تأیید می‌کند. لومی گاید خود یونانی سخن می‌گوید. از دیدگاه او، زبان آلمانی تنها زبانی است که تفکر می‌تواند «چشما» با تقدیر خود را در آن انجام دهد. از سوی دیگر ارتباطی گریزناپذیر میان انتخاب یک زبان و منظر سیاسی - که منجر به تمهد هایدگر به ناسیونالیسم آلمانی در شکل جایگزین و نظریستی آن شد - وجود دارد.

در ترتباط با فلسفه تحلیلی، کلاما اشکار است که این رویکرد مزیت بکچجهایی برای زبان علمی قتل است. یعنی چنان زبانی که در آن، قواعد صریح بوده و برای سوره آن کثرت به نظر آید. اشکار است که هر این شیوه معنایی و معنایی با اپدخال تمایز در ایلی یک قاعده - همان طور که در ریاضیات و زبان علمی به طور کلی به چشم می‌خورد - از هم جدا شده‌اند. اما این مزیت منطقی فلسفه از نظر فلسفی خطرناک است. زیرا مستقیماً به تحقیر و بی‌اعتنایی به تمام مراکزی

که از زبان علمی سر باز می‌زنند منجر می‌شود. صورت متفک شده عقلانیت توسط این زبان، به مایور گریزناپذیری با تحقیر و توهمن یا بستن چشم انسان بر این واقعیت همراه است که حتی امروزه اکثریت بشر از دسترسی به چنین زبانی ناتوان هستند.

از سوی دیگر اگر از مقوله حقیقت غفلت شود، اگر ما هرگز با چیزی غیر از ایام و دویوهایی معنای ما مواجه نشویم، در آن صورت فلسفه هرگز نمی‌تواند بر چاشنی که - توسط جهاتی که در برابر تجاری‌سازی پول و اطلاعات سر تسلیم فرود آورده - برایش اپجاد شده قنق آید. در وقع نوعی هرج و مرج کم و بیش منظم کم و بیش بی ثبات و سیال، در چایی که پول، تولیدات و تصاویر مبداله می‌شوند وجود دارد.

اگر فلسفه قرار است در چنین جهانی به آرمان‌هایش دست یابد، باید یک اصل فیصله بخش تیر و مند را مطرح کند. فلسفه باید قائل باشد که برای تفکر، امری را که بتواند به این رژیم بی پایان میال خامه دهد مطرح کند. فلسفه باید امکان تحقق یک نکته فیصله بخش را بر رسی کند. نه به این دلیل که تمام آنها باید خامه پذیرند بلکه به این دلیل که تفکر باید دست کم قادر باشد خود را از درون آنها (پول، کالا و اطلاعات) بیرون کشیده و موقعیت خود را با دل دیگر - یا مومنیستی به غیر از بازه این روند بودن - ساز یابد. فلسفه است که چنین نکته فیصله بخشی تنها می‌تواند یک نیاز بی قید و شرط باشد. یعنی چیزی که بدون هیچ شرطی تابع تفکر بوده و نه اینکه قابل مبداله یا قرل گرفتن در چرخه باشد.

به عقیده من وجود چنین نقطه فیصله بخشی - که دست کم یک نیاز بی قید و شرط است - شرط لازم برای وجود فلسفه است. در فقدان چنین نقطه‌ای، همه چیز صرفاً یک چرخه و جریسی عوسمی از دشش، تجرالت، اطلاعات پول و تصاویر خواهد بود. به نظر من این نیاز بی قید و شرط نمی‌تواند صرفاً با پیشنه‌ها چند پهلو بودن معنا نامین شود. بلکه به بازسازی با ظهور مجدد مقوله حقیقت نیز نیاز دارد. ما در معرض تهدید عدم انجام و نامشکونی تصاویر و تفکر قرار داریم. چه چیزی می‌تواند با آن مقابله کند؟ فکر نمی‌کنم چیزی بتواند با آن مقابله کند مگر جست‌وجوی صبرانه دست کم یک حقیقت. اینکه بدون آن منطق گریزی ذاتی، ترتباط رساله‌ای آنچه را که شاید بتوان «کل نوال موتقی» نامید، بر ما تحمیل می‌کند. فلسفه نیز مانند آن است که ما نلس را علیه دغدغه امنیت - که زندگی خود را بر اساس این دغدغه محاسبه می‌کنیم - بریزیم. اما چه شکی در این کار وجود دارد مگر به نام لرنش که این ریسک تمبیین اش می‌کند و از این طریق حداقلی فر مارگزی و اعتبار را به فلسفه می‌بخشد؟ تیز معتقدم که در فقدان یک اصل حقیقت بیپوهده است که لسل بتواند با محاسبه زندگی در یک قمار وجودی - که نتواند به چیزی به نام آزادی منجر شود - مقابله کند. این وقما مشکل است. آیا آنچه گرایش به فلسفه می‌تواند در چنین جهانی دولم برآورد؟ آیا می‌توانیم وجود شورش منطقی - کلیت و ریسک را در برابر املع معاصر یعنی تجاری‌سازی ترتباطات، تفسیر پهندی تکنیکی و دغدغه امنیت حفظ کنیم؟

امسینان داریم که این مهم نمی‌تواند در چهل چوب گزینده‌های هرمنوتیک تحلیلی یا بست مدرن انجام پذیرد. من فکر می‌کنم که این گزینده‌ها به نحو تیر و مندی سرسورده چند پهلو بودن معنا و کثرت زبان‌ها هستند. ملام می‌کنم که این سه جهت گیری (هرمنوتیک تحلیلی و پست مدرن) بیش از آن با جهان ما هماهنگ و سازگار هستند که قادر باشند در برابر کج‌خنی یا فاصعایی که فلسفه نیازمند آن است تلب مقاومت بیاورند.

ترجمه: پریش کوششی
منبع:

